

# فقه؛ هدایت و حیات (بررسی و نقد شبهات عبدالکریم سروش)

محمدجواد فاضل لنکرانی\*

## اشاره

در جوابیه آقای دکتر سروش از صدیق ارجمند آیت الله آقای علیدوست، چند مطلب مهم در زمینه ارتداد، جهاد ابتدایی و نیز قضاوت‌های غیر صحیح در زمینه علم فقه وجود دارد که در این زمینه نکاتی را به اجمال تقدیم اهل نظر می‌نمایم.

## ۱. نکاتی در مورد علم فقه

ایشان در باره علم فقه ۱۰ مطلب آورده‌اند که در ادامه نکاتی در این زمینه متذکر می‌شوم:

### ۱-۱. مع الفارق بودن قیاس فقه با علوم بشری

اینکه «علم فقه» را مانند دیگر علوم بشری دانسته‌اند، خطایی آشکار است؛ زیرا در این علم، فقیه حق ندارد منابع فقه؛ مانند: قرآن را تفسیر به رأی نماید، بلکه تفسیر وی باید بر اساس ضوابط مورد قبول و پذیرفته شده باشد. نیز فقیه حق ندارد فتوایی بدون علم صادر نماید؛ چه «من أفتی الناس بغير علم لعنته ملائکه السماء». همچنین فقیه باید بر اساس

\* استاد خارج حوزه علمیه قم و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (info@fazellankarani.com).

معیارها و ضوابط اجتهاد، از قبیل: مبانی اصولی، قواعد فقهی، عقل و بنای عقلا و نیز اجماع فتوا دهد. با این اوصاف، چگونه می‌توان علم فقه را مانند دیگر علوم بشری که تشخیص شخصی افراد در آنها نقشی اساسی دارد، بدانیم؟! آری! تا اندازه محدودی نقش انسانی و بشری در علم فقه مورد قبول است و وجود اختلاف در فتوا، خود شاهدی بر این امر است، اما نکته مهم این است که اظهار نظرها باید در یک چهارچوب روشن و منضبط باشد و همین امر، موجب افتراق علم فقه از دیگر علوم است.

اهل فن به خوبی اطلاع دارند که در علم فقه، بخشی از احکام عنوان «ضروری» دارد و در آن اجتهاد و استنباط به هیچ وجه راه ندارد، از قبیل: وجوب نماز، روزه، حج، جهاد و...، آیا در این موارد هم خطا و صواب و نقص و نقیض را باید جاری دانست؟ آیا در این احکام و نیز در مواردی که اجماع مسلم وجود دارد، پیش فرض‌های کلامی و زبان‌شناسی و انسان‌شناسی راه دارد؟

پرسش اساسی آن است که در محکومات قرآن کریم که منبع برای اعتقادات، اخلاق و احکام است، خطا و صواب چگونه راه دارد؟ در سنت قطعی پیامبر اکرم ﷺ آن مقدار که مورد وفاق همه مسلمین است، خطا و صواب چگونه راه پیدا می‌کند؟

به طور کلی آیا ضروریات، اجماعیات و قطعیات در علم فقه، به جهان بینی کهن و عقلانیت کهن متقوم است؟ همین ضروریات و اجماعیات قطعی است که ثوابت علم فقه را تشکیل می‌دهد و هیچ تغییری در تمامی زمان‌ها در آن راه ندارد. در اینها چه عقلانیت دیگری را می‌توان در نظر داشت؟!

ممکن است شخصی تقسیم احکام به ضروری و غیر ضروری را انکار کند که در پاسخ باید بگوییم این انکار، مکابره واضحی است. اینکه آقای سروش تحول در علم فقه را در گرو تحول جهان بینی دانسته‌اند، نتیجه‌ای جز هدم علم فقه و انهدام بنیان آن به دنبال ندارد! آیا ایشان به دنبال آن است که اعلامیه حقوق بشر را جایگزین علم فقه نماید و آنگاه بر آن، «فقه اسلامی» نام نهد؟

به این پرسش به روشنی پاسخ دهند که آیا معتقد به تحول در منابع هستند؟ یعنی قرآن و سنت پیامبر ﷺ و به تعبیر دیگر، تقلید را کنار بگذاریم؟ اگر معتقد به حفظ تقلید هستیم، چگونه در محکومات و ضروریات و قطعیات، تصور تحول راه دارد؟

همان گونه که بر صاحبان علم فقه و اجتهاد روشن است، در علم فقه، فقیه به دنبال حجت بر حکم الهی است و در علم اصول نیز بنا بر تحقیق جمعی از محققان موضوع را همان حجت بر احکام قرار داده‌اند، حال آیا مقصود از تحول در جهان بینی، تحول در موضوع علم اصول است؟ و اگر چنین نیست و معتقدند موضوع علم اصول، همان حجت است، مقصود از تحول چیست؟ و این تحول را چگونه تصویر باید کرد؟ آیا ایشان برای ضوابط در حجیت، ضابطه و ملاک جدیدی در نظر دارند؟

## ۱-۲. نسبت فقه با تاریخ، اخلاق، فلسفه و علم تفسیر متن

ایشان معتقد است فقیه باید علم تاریخ، اخلاق و فلسفه و علم تفسیر متون را بیاموزد و رکود فقه سنتی را معلول بی‌اطلاعی از اینها دانسته‌اند.<sup>۱</sup>  
در این جهت نکاتی مورد اشاره قرار می‌گیرد:

### ۱-۲-۱. نسبت فقه و علم تاریخ

گرچه قابل انکار نیست که تاریخ تا اندازه‌ای در برخی از استنباطات فقیه، به‌ویژه در «فقه اجتماعی» و «فقه سیاسی» دخالت دارد و اساساً پذیرش تأثیر زمان و مکان در

۱. در باب علومی که امروزه فقیه بدان محتاج است، سخن رانده‌ام و برخلاف کثیری از فقیهان آن را محدود به علم اصول یا منطق ندانسته‌ام. دست کم علم تاریخ و علم اخلاق و فلسفه آن را و نیز علم تفسیر متون را واجب و ضروری شمرده‌ام و رکود فقه سنتی را معلول و محصول این بی‌اطلاعی‌ها دانسته‌ام.

اجتهاد، خود عنوان وسیع‌تر و جامع‌تری از این عنوان است، اما باید پذیرفت که تاریخ در بسیاری از استنباطات دخالت ندارد.

پرسش این است که تاریخ در باب عبادات، از قبیل: احکام نماز، روزه و حج و نیز کثیری از ابواب معاملات و بسیاری از فروع در حدود و دیات چه نقشی دارد؟ ایشان به صورت روشن توضیح دهد تاریخ در مسئله و جواب حجاب چه نقشی دارد؟ در مسئله تفاوت ارث زن و مرد که صریح قرآن کریم است چه تأثیری دارد؟ روشن است در بسیاری از احکام نکاح نمی‌توان ردپایی از تاریخ ملاحظه کرد.

آنچه از ایشان مطالبه می‌نمایم این است: موردی را نام ببرد که فقها بدون اطلاع از تاریخ، استنباط کرده‌اند! از لوازم و شرایط اجتهاد آن است که فقیه بتواند مرز میان قضایای حقیقیه و خارجییه را تشخیص دهد و این امر، گرچه بر اطلاع از تاریخ متوقف است، اما باید دانست بسیاری از قضایای تاریخی از قبیل قضایای خارجییه است، در حالی که علم فقه بر قضایای حقیقیه استوار است و این نکته دقیقی است که نباید از آن غفلت کرد. البته توجه به این نکته نیز لازم است که فقیه در علم فقه در جست‌وجوی حجت بر حکم خداوند است و قضایای تاریخی با اختلاف فراوانی که بین آنها وجود دارد، چگونه و تا چه اندازه می‌تواند در این حجت دخالت داشته باشد؟!

## ۱-۲-۲. نسبت فقه و علم اخلاق

روشن است احکام اخلاقی ملاکات مستقلی، غیر از ملاکات احکام فقهی دارند؛ چراکه با وجود اتحاد ملاک، دو علم نخواهند بود و میان فقه و اخلاق فرقی وجود نخواهد داشت. پرسش این است: با اختلاف در ملاک، چرا باید اخلاق را در فقه مؤثر بدانیم؟ برای مثال در فقه، میان همه فقها مسلم است که «بیع مضطر صحیح است»، آیا می‌توان گفت چنین بیعی چون بر خلاف مروت و اخلاق است، باید به بطلان آن حکم شود؟!



همچنین «بیع فضولی» بر طبق ادله فراوانی صحیح است، آیا می‌توان از نظر اخلاقی آن را محکوم به بطلان کرد؟ نیز «توریه» از اموری است که بر طبق ادله، امری صحیح است، اما ممکن است از جهت اخلاقی آن هم در برخی موارد پذیرفتنی نباشد، آیا باید باب توریه را بست، به این بهانه که با اخلاق سازگاری ندارد؟!

از هنرهای اجتهادی و دقت‌های استنباطی آن است که فقیه بین احادیث اخلاقی و احادیث فقهی تفکیک کند و بدون توجه به این مطلب، نمی‌تواند اجتهاد دقیق و منظمی داشته باشد. حدیث معروف پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «أنت وما لک لأبیک» را برخی از بزرگان فقها مانند آیت‌الله خویی<sup>۱</sup> بر حدیث اخلاقی حمل نموده‌اند، اگرچه حقیر با آن موافقت نموده‌ام، اما مقصود این است که اجتهاد صحیح و دقیق مبتنی بر تفکیک بین دلیل فقهی و دلیل اخلاقی است.

اینکه در برخی از کلمات آقای سروش آمده است: «احکام فقهی باید مطابق با عدالت باشد»،<sup>۱</sup> پرسش اصلی این است که به چه دلیلی عدالت در ملاکات همه احکام دخیل است؟ آیا در فقه، موارد زیادی وجود ندارد که عدالت، به‌روشنی، در آن دخالت ندارد؟ در همه اصول و قواعدی که در شبهات حکمی و شبهات موضوعیه جاری است، هیچ فقیه یا متفقه‌ای تأثیر عدالت را در آن توهم نمی‌کند! اصول عملیه هیچ توجیهی جز تسهیل و آسان‌سازی بر مردم ندارد. به‌نظر تحقیقی، اساساً عدالت، در باب ارث، شهادت، ولایت بر قضا و بسیاری از احکام هیچ نقشی ندارد، بلکه این‌گونه احکام منبعث از ملاکات دیگری است که در هر موردی به‌خصوص باید آن را مورد توجه قرار داد. اساساً اصل مسئله ارث و

۱. ورود اخلاق به علم فقه را اکیداً توصیه کرده‌ام و آورده‌ام که فقیه در هنگام استنباط و اصدار فتوی، باید به جوانب اخلاقی حکم هم توجه کند مبادا خلاف مروت یا عدالت یا حریت انسان رأی صادر کند.



اینکه یک سوم از مال مربوط به میت باشد، چه ارتباطی به عدالت دارد؟ اگر کسی پیش از مردن خود همه اموالش را وقف کند، آیا می‌توان گفت چون برخلاف عدالت است، این وقف باطل است؟

در باب قضاوت، قرارداد این مسئولیت بر عهده مردان هیچ ارتباطی به عدالت و جنسیت ندارد، بلکه بنا بر عدم ثبوت قضاوت بر زنان، می‌توان گفت: شارع کرامت زن را حفظ کرده و این مسئولیت خطیر را متوجه آنان نساخته است. آری! در نوع قضاوت و در ارتباط با یکدیگر و ارتباط حاکم با رعیت، مسئله رعایت لزوم عدالت مطرح است، اما این کجا و مدعای ایشان کجا؟ اینجانب در نظریه عدالت جنسیتی، به صورت مفصل در این موضوع بحث کرده‌ام که در سایت موجود است.

### ۱-۲-۳. نسبت فقه با فلسفه

اما در مورد فلسفه؛ اولاً، چگونه یک علمی که موضوع آن حقیقت وجود، اعم از ذهنی و خارجی و نفس‌الامری است و به عبارت دیگر امری تکوینی است، در علمی اعتباری مانند فقه، باید تأثیر مهم، آن هم در همه ابعاد آن داشته باشد؟ از ویژگی‌های روش اجتهادی امام خمینی<sup>ع</sup> که خود در فلسفه در مرتبه بسیار والایی بود، این است که مباحث تکوینی و فلسفی را نباید در فقه و علوم اعتباری دخیل دانست؛ بنابراین در موارد بسیاری در فقه، بر عدم صحت خلط تکوین و تشریح اصرار داشتند.

ثانیاً، در علم اصول موجود، بیش از پنجاه قاعده فلسفی مورد توجه قرار گرفته است که البته در هریک از آنها، چه از جهت فلسفی و چه از جهت تأثیر در علم اصول، بحث و نزاع وجود دارد؛ آقای سروش که بر دخالت فلسفه در علم فقه اصرار دارد، بیان کند زاید بر این پنجاه قاعده، چه قاعده‌ای را در نظر دارد؟ و آن قاعده در کدام یک از مباحث اصولی یا علم فقه می‌تواند مؤثر باشد؟

ثالثاً، از اعلام و بزرگانی که بیشترین مباحث فلسفی در علم اصول را مطرح کرده، محقق اصفهانی در حاشیه کفایه است. از جمله مواردی که مطرح کرده‌اند، در بحث از حقیقت معانی حرفیه، تقسیم وجود به محمولی و رابط است. ایشان در آن بحث، نظریه خویش را بر این مبنا استوار کرده که «معانی حرفیه همان حقیقت وجود رابط را دارند». پرسش از آقای سروش این است که روشن کند این نظریه تمام است یا خیر؟

برای روشن شدن اذهان اهل فکر باید به صورت دقیق بیان کند کدام قاعده مهم فلسفی است که فقها و اصولیین از آن غفلت نموده و با توجه به آن، تحولی در این علوم پیدا می‌شود؟ همچنین کدام قاعده مهم عرفانی است که جماعت فقها باید به آن توجه نمایند و احکام اعتباری شرعی را بر اساس آن استنباط نمایند؟ بسیار مناسب است ایشان به این پرسش‌ها پاسخ فرماید.

#### ۱-۲-۴. نسبت فقه و علم تفسیر متون (هرمنوتیک)

امروزه در حوزه‌های علمیه چندین سال و بلکه بیش از یک دهه است که این علم - که از جهاتی به مباحث مقدماتی علم اصول تشابه و ارتباط دارد - مورد توجه قرار گرفته است و در اینکه تئوری‌های موجود در علم زبان‌شناسی تا چه اندازه مورد قبول است، بحث و مناظره جدی وجود دارد. به هر حال ایشان نمی‌تواند ادعا کند حوزه‌های علمیه توجهی به این علم ندارند.

#### ۱-۳. غنای حکمی و برنامه‌ای فقه

در باره اینکه ایشان ادعا کرده است «علم فقه نه غنای حکمی دارد و نه غنای برنامه‌ای»<sup>۱</sup>

۱. گفته‌ام علم فقه نه غنای حکمی دارد، نه غنای برنامه‌ای و برخلاف مدعای گزاف فقیهان روزگار ما، هیچ برنامه‌ریزی‌ای برای هیچ امری از فقه بر نمی‌آید.

اولاً، نسبت به عدم غنای حکمی، موردی را مثال بزنند که فقه از عهده پاسخ آن بر نیامده باشد.

ثانیاً، علم فقه متصدی ارائه برنامه جامع نیست تا اشکال شود غنای برنامه‌ای ندارد. ما معتقدیم فقه با وجود اینکه به تنهایی برنامه‌ای ندارد، اما با همین فقه و با بررسی دقیق موضوعات جدید و نیز با توجه و بهره‌مندی از علوم معتبر روز و نیز با کشف قواعد جدید فقهی که هنوز در لابه‌لای متون اصلی نهفته است و چه بسا با یافتن قواعد جدید اصولی، می‌توان برنامه‌ای برای اداره جامعه و بشر ارائه داد.

#### ۱-۴. نسبت فقه با مقوله «حق و حقوق»

ایشان علم «فقه را علمی متراکم از تکالیف و برخوردار از حقوقی لرزان و اندک و ناصالح برای حل و فصل مسائل اجتماعی و قانونی»<sup>۱</sup> دانسته است! انصاف این است که علم فقه همه مواردی را که حقی وجود دارد، مورد توجه قرار داده و اساساً بسیاری از حقوق، امضایی و غیرتأسیسی است که عقلاً آن را معتبر می‌دانند و در فقه مورد تأیید قرار گرفته است.

در علم فقه، حقوق انسان بما هو انسان، حقوق انسان بما هو مؤمن یا کافر، حقوق حکام بر رعیت و بالعکس، حتی حقوق مربوط به محیط زیست و حیوانات کاملاً مورد

۱. علم فقه را علمی گرانبار و متراکم از تکالیف دانسته‌ام که برخوردار از حقوقی لرزان و اندک است و لذا ناصالح برای حل و فصل مسائل اجتماعی و قانونی مدرن که عمدتاً گوهر حقوقی دارند و هم بدین سبب این فقه تکلیفی، با استبداد سازگارترست تا با عدالت مردم‌سالارانه و حق‌مدارانه. به‌خوبی می‌دانم که ورود «حق» در فقه تکلیف‌اندیش؛ چون ورود شترست به خانه مرغ (در تمثیل مولانا) که:

خانه ویران گشت و سقش اوفتاد

چون به خانه مرغ اشتر یا نهاد

توجه قرار گرفته است. از ایشان می‌خواهم مورد یا مواردی از حقوق را ذکر نماید که در علم فقه مورد توجه قرار نگرفته یا با این اجتهاد غنی و قوی نتوان بدان پاسخ گفت. البته می‌پذیریم که برخی عناوین مانند حق آزادی یا حقوق شهروندی باید بیشتر مورد کنکاش و بحث قرار گیرد.

آقای سروش به‌گونه‌ای از حق صحبت کرده است که گویا علم فقه با مسئله حق و حقوق کاملاً بیگانه است. آیا انصاف است که از علم فقه و اجتهاد شیعی که دقیق‌ترین حقوق به‌وسیله آن کشف می‌شود، با عنوان «حقوقی لرزان و اندک» تعبیر نماییم؟ آیا بحث‌های فراوان در حقوق معاملات، حقوق جزایی، حقوق خانواده، حقوق جامعه و اجتماع، حقوق پیروان ادیان و... حقوقی است اندک و لرزان؟ آیا نشنیده‌اند که سنه‌وری - صاحب کتاب **مفصل الوسیط** که در شرح قانون مدنی مصر است - بر عدم اطلاع از کتاب **مکاسب** شیخ انصاری<sup>ع</sup> اظهار تأسف کرده و گفته بود: ای کاش پیش از نوشتن این کتاب، ساز تحقیقات شیخ اعظم انصاری در **مکاسب** اطلاع می‌یافتیم! آقای دکتر سروش چه مقدار از متن **مکاسب** و نیز حواشی بسیار مهم و دقیق آنکه عظم فقه امامیه را آشکار می‌سازد، اطلاع دارد؟ چه مقدار بر تحقیقات محقق اصفهانی، سیدیزدی، محقق نائینی، مرحوم ایروانی، آخوند خراسانی، امام خمینی<sup>ع</sup> و آیت‌الله خویی<sup>ع</sup> در مباحث معاملات آشنایی دارد؟ آیا واقعاً مجال داشته است به‌صورت دقیق، لااقل مقداری از تحقیقات امام خمینی<sup>ع</sup> در کتاب **البیع** که از سرمایه‌های بسیار عظیم فقهی است را مورد بحث و مطالعه قرار دهد؟ آیا از حقوقی که برای کودک در فقه اسلامی، به‌ویژه فقه شیعه، بیان شده است اطلاعی دارد؟ در مرکز فقهی ائمه اطهار<sup>ع</sup> حقوق کودک در هشت جلد که هر یک در حدود ۶۰۰ صفحه است، مورد بحث قرار گرفته و مورد توجه مراکز بین‌المللی واقع شده است. آیا ایشان می‌تواند نمونه‌ای جامع‌تر از این مجموعه ارائه دهد؟ در این مجموعه، حقوق کودک از یک سال پیش از ولادت تا هنگام بلوغ مورد بحث و دقت قرار گرفته است.

### ۱-۵. فقه و حل و فصل مسائل اجتماعی

آقای دکتر سروش آورده است که «علم فقه ناصالح برای حل و فصل مسائل اجتماعی»<sup>۱</sup> است، لطفاً بیان فرماید کدام مسئله اجتماعی است که علم فقه توانایی پاسخ به آن را ندارد؟ نمی‌دانم اطلاع دارند یا خیر! چند سالی است که در مرکز فقهی ائمه اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup> پژوهش‌های مقدماتی پیرامون فقه اجتماعی صورت گرفته و در این زمینه توفیقاتی به دست آمده است. آیا تفکیک بین فقه فردی و فقه اجتماعی را می‌پذیرد؟ آیا می‌دانند بسیاری از مسائل در فقه فردی دارای حکمی است و همان مسئله در فقه اجتماعی حکم دیگری خواهد داشت؟ آیا از تشکیل گروه‌های فقه هنر و رسانه و نیز فقه پزشکی و فقه سیاسی و... در حوزه مقدسه قم اطلاع دارند؟ آیا بحث در فقه انتخابات که از حساس‌ترین امور اجتماعی عصر ماست را اطلاع دارند؟

### ۱-۶. فقه و مسئله تبعیض میان انسان‌ها

ایشان می‌گویند «علم فقه پُر از تبعیض بین مرد و زن و بنده و مولا و کافر و مؤمن است که با رجوع به اخلاق باید ترمیم شود»؛<sup>۲</sup> در این مطلب که در علم فقه و احکام، میان زن و مرد در برخی موارد تفاوت‌هایی وجود دارد، تردیدی نیست، اما به چه دلیل اینها بر خلاف عدل است؟ آیا اگر زن باید قرائت نمازش را به صورت آهسته بخواند و مرد در برخی نمازها باید به صورت جهری و آشکار قرائت کند، از مصادیق تبعیض و ظلم است؟! آیا این حکم

۱. علم فقه را علمی گرانبار و مترکم از تکالیف دانسته‌ام که برخوردار از حقوقی لرزان و اندک است و لذا ناصالح برای حل و فصل مسائل اجتماعی و قانونی مدرن که عمدتاً گوهر حقوقی دارند.  
 ۲. گفته‌ام علم فقه علمی پُر از تبعیض است (بین زن و مرد و بنده و مولا و کافر و مؤمن) که با رجوع به اخلاق و عدل زمانه باید تعمیر و ترمیم شود.

که زنان در برخی از زمان‌ها، نباید نماز بخوانند و خواندن نماز برای آنها مشروع نیست، درحالی‌که درباره مردها، موردی نداریم که نماز از ایشان ساقط باشد، از مصادیق تبعیض است؟ در مسئله دیات، اختلاف بین زن و مرد، از جهت ارزش‌گذاری نیست و نباید توهم کرد که در اسلام ارزش زن از مرد کمتر است، بلکه در مجموعه نظام اجتماعی از ازل تا ابد، شارع متعال دیه را به‌عنوان یک «عقوبت» لحاظ کرده است؛ به‌عبارت‌دیگر دیه یک جریمه و عقوبت است نه ارزش. از این جهت است که میان مردها بین دیه دانشمند و جاهل فرقی نیست و تفاوتی نمی‌کند که مرد مقتول فردی مؤثر در اقتصاد و اجتماع باشد یا فردی غیرفعال. همه اینها دلیل بر آن است که دیه عنوان «عقوبت» دارد نه «ارزش». این عقوبت هم بر اساس ملاک تنبیه است و نه ملاک خصوصیات افراد.

آیا به‌نظر ایشان، دیه را باید بر اساس ارزش مادی افراد قرار داد؟ آنگاه نخواهد گفت افراد و انسان‌ها به‌صورت مال‌های مختلف‌القیمه می‌باشند؟ آیا آنچه که در زمان ما در برخی کشورها رایج شده که برای هر قسمتی از اعضای بدن ارزش خاص و برای انسان باسواد و بی‌سواد و انسان قوی و ضعیف ارزش‌های متفاوت قرار داده‌اند را می‌توان پذیرفت؟ و سپس از کرامت انسان صحبت کرد؟!

فرق‌های فراوانی که میان کافر و مؤمن وجود دارد، همه بدین جهت است که کافران اندیشه‌کنند تا از حقیقت توحید محروم نشوند؛ یک تلنگری است تا آنان به خود آیند و در جست‌وجوی حقیقت باشند. چرا از دید منفی به آن نگاه می‌شود؟ اگر در اداره‌ای بین حقوق و دستمزد افراد امین و غیرامین فرق گذاشته شود، آیا تبعیض و ظالمانه است؟ آیا عقل حکم نمی‌کند چنین فرقی باید گذاشته شود تا افراد غیرامین، به مرور در راه امانت‌داری قرار گیرند؟

اما نسبت به عبد و مولی، چرا این همه تلاش‌های دین و علم فقه جهت منسوخ‌شدن برده‌داری و از بین رفتن موضوع عبد مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟ آیا ایشان در تمام متون دینی

و فقهی، موردی بر ترغیب وجود این رابطه سراغ دارد؟ آیا پیوسته و به بهانه‌های گوناگون، اسلام به دنبال آزادکردن عبد نبوده و نیست؟ آیا اسلام و فقه نسبت به حریت انسان و آزادبودن او ترغیب ندارد؟ آیا انصاف است که چنین قضاوت سخیفی نسبت به علم فقه داشته باشیم و علمی که رعایت ضوابط و احکام آن موجب می‌شود کمترین ظلمی به افراد نشود را این‌گونه مورد هتک و شتم و ناسزاگویی قرار دهیم؟!

### ۱-۷. فقه؛ مصرف‌کنندگی و وابستگی!

آقای سروش آورده است که «علم فقه، علمی مصرف‌کننده است که همه چیزش وابسته به علوم دیگر است»؛<sup>۱</sup> مقصود از وابستگی چیست؟ آیا مقصود ایشان توقف این علم بر ادبیات، منطق، اصول و برخی علوم دیگر است؟ اگر چنین امری مقصود است، به‌عنوان نقص شمرده نمی‌شود و تعبیر به مصرف‌کننده، تعبیری دور از واقعیت است. اساساً مراد از مصرف‌کننده چیست؟ همه علوم به یک معنا مصرف‌کننده و عَرَضی هستند و هر علمی متوقف بر یک مبادی و مقدماتی، به‌صورت تصویری یا تصدیقی است.

### ۱-۸. نسبت فقه و دین؛ عَرَضی یا ذاتی؟

ایشان بیان می‌کند: «فقه (نه علم فقه) امری است عرضی نه ذاتی دین که می‌توانست سر تا پا جز این باشد که هست»؛<sup>۲</sup> این تعبیر هیچ‌یک، مابه‌ازای مفهومی صحیح ندارند. مقصود از اینکه فقه عَرَضی است، چیست؟ آیا با وجود ثوابت و ضروریات و قطعیات، باز

۱. علم فقه را علمی مصرف‌کننده دانسته‌ام که همه چیزش وابسته به علوم دیگر است.

۲. نیز اینکه فقه (نه علم فقه) امری است عَرَضی نه ذاتی دین که می‌توانست سر تا پا جز این باشد که هست؛ چنان‌که شرایع ادیان گوناگون، مختلف است.

می‌توان گفت فقه عَرَضی است.

آیا مقصود از عَرَضی بودن این است که بدون تدین به فقه می‌توان تدین به دین پیدا نمود؟ اگر مقصود این است، باید با روشنی بگوییم که اشتباهی است بس عمیق و دور از واقعیت. دین مرکب از اعتقادیات، اخلاق و احکام است و نمی‌توان اخلاق و احکام را از عوارض دین دانست. حتی اگر تعبیر به «فقه اصغر» را هم بپذیریم، باز به معنای عرضی بودن نخواهد بود.

۳۵



فقه؛ هدایت و حیات (بررسی و نقد شبهات عبدالکریم سروش)

چطور فقه عنوان عرضی دارد، درحالی که خروج از آن مستلزم تعدی از حدود الهی و ظالم بودن و فاسق بودن است؟ آیات شریف «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۲۹) و «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (طلاق: ۱) و «فَمَن ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» (مؤمنون: ۷) را آقای سروش و همفکران ایشان و کسانی که احکام دین و فقه را پوسیده و کهنه و قدیمی و عرضی می‌دانند، چگونه تفسیر می‌کنند؟ آیا اگر احکام خدا را کنار گذاشتیم و از احکام خدا که از آن به حدود تعبیر شده است - و حد، همان مرز است - خارج شدیم، می‌توان اسم دیانت و اسلام و مسلمانی را بر خود قرار داد؟ علاوه آنکه: فقه، چطور می‌توانست سرتا پا غیر از اینی باشد که هست؟ اگر به جای این فقه، فقه دیگری مقصود است چگونه قابل تصور است و آن را تصویر می‌کنند؟

## ۱-۹. احکام فقهی؛ دائمی یا موقت؟

ایشان ادعا کرده است همه احکام فقه موقت است، مگر اینکه خلافش ثابت شود؛<sup>۱</sup>

۱. نیز اینکه همه احکامش موقت‌اند، مگر اینکه خلافش ثابت شود.

این اصل را از کجا آورده‌اند که همه احکام موقت‌اند مگر آنکه خلافش ثابت شود؟! در هیچ‌یک از کتاب‌های فقهی متقدمین و متأخرین چنین مطلبی یافت نمی‌شود و این یک ادعا و بهتانی است نسبت به علم فقه. آری! عکس آن بر اساس ضوابط و قواعد است که اصل در احکام - یا بر اساس قضایای حقیقیه یا بر اساس استصحاب یا حدیث «حلال محمد ﷺ حلال الی یوم القیامه» - ثابت است، مگر آنکه خلافش ثابت شود. آقای سروش درست عکس آنچه که در فقه مطرح است را ادعا کرده است!

روشن است که «عَرَضی‌پنداری فقه» و «موقت‌انگاری جملگی احکام»، ادعایی خلاف واقع است. آیا ایشان تفکیک میان احکام ضروری و غیرضروری را منکر است؟ آیا وجوب نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و... که از ضروریات است را انکار می‌کند؟ آیا اصل لزوم تأدیب ظالم و جانی و مقابله با جنایت از احکام موقتی دین است؟ آیا لزوم انفاق و رسیدگی به فقرا و زدودن فقر از جامعه از احکام موقتی است؟ آیا صحت بیع، اجاره و جمیع معاملات عقلایی که ردعی از سوی شارع ندارند، از احکام موقتی است؟ آیا اصل وجوب امر به معروف و نهی از منکر با قطع نظر از کیفیت اجرای آن - که به نظر حقیر تابع شرایط زمان و مکان است - ضروری نیست؟ آیا اصل وجود حکومت و لزوم وجود حاکم در اجتماع بشری از ضروریات اجتماعی و به دنبال آن از ضروریات دین نیست؟ قطعاً «دین بدون حکومت»، «دین جامع» نیست.

ایشان این مطلب که در قرآن کریم مکرر از «احکام الهی» به «حدود الهی» تعبیر شده است را چگونه تفسیر می‌کند؟ اگر همه احکام موقت بوده است، دیگر تعدی از آن باید مقتضای طبع آن احکام باشد و در نتیجه موضوعی برای تعدی باقی نمی‌ماند و بالأخره تهدید خداوند به تعدی از حدود الهی چه معنایی خواهد داشت؟ آقای دکتر سروش اگر عنوان و واقعیت حدود الهی را در قرآن کریم منکر است، به روشنی اظهار نظر کند، وگرنه باید وجود ثوابت و مسلمات را بپذیرد و از موقت بودن همه احکام دست بردارد. آری!



برخی از احکام بر حسب تغییر زمان و مکان و دیگر شرایط تغییر می‌کنند و این امر قابل انکار نیست. در رساله‌ای که بیش از بیست سال پیش تألیف نموده‌ام، تأثیر زمان و مکان در اجتهاد را مورد بحث قرار داده‌ام.

### ۱.۱۰. جامعه فقهی؛ جامعه‌ای عبوس و ریاکار یا جامعه‌ای اخلاقی؟

آقای سروش در مطالب خود آورده است: جامعه فقهی، جامعه‌ای عبوس و پُر از ریا و تبعیض و تحمیل است و ما به جامعه‌ای اخلاقی - حافظی نیاز داریم.<sup>۱</sup> بسیار عجیب است که عبوس بودن، ریا، تبعیض و تحمیل را معلول فقه و احکام فقهی دانسته‌اند! این ادعایی بدون دلیل است. ما معتقدیم که اگر فقه به معنای واقعی خود اجرا شود، هیچ‌گونه عبوس بودن یا تبعیض و تحمیلی واقع نمی‌شود.

آیا رعایت احکام و ضوابط در باب عبادات و اینکه در مال، انسان عبادتی صحیح و دقیق را انجام دهد، موجب عبوس بودن انسان می‌شود؟ مراجعه به زندگی فقهای بزرگ، کاملاً خلاف این مطلب را اثبات می‌کند.

آیا رعایت «حدود الهی» به معنای عام که مقصود احکام خداوند، اعم از تکالیف و حقوق، آن هم در همه امور فردی و اجتماعی است، موجب ریا و تبعیض است؟ آیا التزام به آنچه خداوند حلال فرموده و ترک آنچه را که حرام فرموده، موجب این عناوین می‌شود؟ آیا قانون «الفقه ثم المتجر» در جامعه انتظام ایجاد نمی‌کند؟ ایشان کدام قانون یا قاعده فقهی را سراغ دارد که چنین نتیجه‌ای داشته باشد؟ لطفاً بیان فرمایند. آقای سروش! چرا چوبِ حراج بر یک علم هزار و چند صد ساله می‌زنید، بدون اینکه دلیلی بر ادعای خود داشته باشید؟

۱. جامعه فقهی، جامعه‌ای عبوس و پُر از ریا و تبعیض و تحمیل است. ما به جامعه‌ای اخلاقی - حافظی نیاز داریم به شرحی که در جای خود آورده‌ام.

از ایشان می‌خواهیم که به سایر کلمات خود احاله ندهد؛ به‌صورت واضح پاسخ این پرسش‌ها را بیان کند. مطمئن باشند به‌دنبال حقیقت هستیم تا ببینیم آیا دلیل قابل قبولی بر این ادعاهای عجیب و غریب دارند یا خیر؟

### ۱۱-۱. فقه؛ از ادعای «کهنگی و تاریخ‌مندی» تا واقع «جاودانگی و جهان‌شمولی»

ایشان می‌گوید: علم فقه موجود درخور جهان کهن و جهان‌بینی و عقلانیت کهن است؛<sup>۱</sup> اولاً، منابع علم فقه قرآن و سنت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و عقل است. آیا ایشان معتقد است این منابع نیز کهن و مربوط به جهان‌بینی کهن است؟ آیا ایشان می‌توانند ابتدای عقل را بر جهان‌بینی در دوره‌ای خاص تصوّر نمایند؟ آیا عقل و احکام عقلی که دارای ملاکات ثابت و غیرقابل تغییر است را می‌توان زمان‌مند دانست؟ چگونه قرآن کریم - که به‌عنوان معجزه دائمی مطرح است و یجری مجری الشمس والقمر - بر جهان‌بینی کهن مبتنی است؟ و چنان‌چه ایشان بپذیرد کهنگی در منابع راه ندارد، آنگاه علم برخاسته از آن، چگونه مبتنی بر کهنگی است؟

ثانیاً، به‌نظر می‌رسد تفکیک بین فقه و علم فقه یک امر منطقی و صحیحی نیست. این تفکیک در صورتی است که عالمان و فقها بخواهند کاملاً بر اساس خصوصیات شخصی خود، فقه و احکام را استنباط نمایند، درحالی‌که وجود ضوابط محکم در علم اصول همراه با قواعد عقلی و عقلایی و قواعد محکم فقهی، فقیه را در چهارچوبی خاص قرار می‌دهد که نمی‌تواند خارج از آن استنباط نماید.

۱. گفته‌ام که علم فقه موجود درخور جهان کهن و جهان‌بینی و عقلانیت کهن است. رفوگری‌ها و پاره‌دوزی‌های فقیهانه در دل پارادایم کهن، گره‌ای از کار فروبسته آن نمی‌گشاید. عقلانیت دیگری باید.



اشتباه اساسی آن است که علم فقه را مانند دیگر علوم بدانیم و با تعابیر بشری و تاریخی و نامقدس آن را تخطئه کنیم. آری! مسئله جریان خطا و صواب امری است مورد قبول، اما همین امر هم در چهارچوب خاصی است. آیا تقسیم عقلانیت به کهن و جدید منطقی است؟ اگر احکام عقلی مبتنی بر ملاکات معین و واقعی است، چگونه این تقسیم در آن راه پیدا می‌کند؟ مگر آنکه عقلانیت را غیر از عقل و تفسیر دیگری نمایند.

بدون تردید تاختن به علم فقه مساوق با تاختن به خود فقه و احکام الهی است.

آورده‌اند: «تحول و پویاشدن علم فقه - در گرو تحول جهان بینی - امری که هنوز تصوراً و تصدیقاً در ذهن حوزویان استقرار نیافته، گرچه صدقاً و عدلاً حوزه قم از دوران ما قبل قبض و بسط تا امروز تفاوت بسیار یافته است».<sup>۱</sup> این ادعا مبتنی بر خیالاتی است که ایشان در ذهن خود استوار کرده است. چگونه تغییر در اموری که هیچ ارتباطی به استنباط و اجتهاد ندارد، می‌تواند موجب تحول و پویایی علم فقه شود؟ اساس علم فقه مبتنی بر حجیت ظواهر قرآن و عدم تأثیر علم هرمنوتیک با همه مبانی موجود در آن، در تفسیر قرآن مقدس و حجیت قول معصوم و عقل و بنای عقلا است.

چه انتظار غیر معقولی است که تغییر در برخی امور که ارتباطی به علم فقه و استنباط ندارد، در آن تأثیر داشته باشد؟ آری! در این مطلب تردیدی نیست که چنانچه جهان بینی یک فقیه به نحوی باشد که دین را به صورت محدود و فردی بداند، لامحاله استنباطات هم

۱. تحول و پویاشدن «علم فقه» را نه در گرو دقت بیشتر فقیهان یا زیور و کردن چندباره کتب فقه یا فربه کردن علم اصول یا غور در موضوعات مستحدثه یا ردّ و قبول روایتی یا قولی، بل در گرو تحول جهان بینی و پیش فرض های آنان دانسته‌ام. امری که هنوز تصوراً و تصدیقاً در ذهن حوزویان استقرار و تمکن نیافته است، گرچه صدقاً و عدلاً حوزه قم از دوران ما قبل «قبض و بسط» تا امروز تفاوت بسیار یافته است.

فردی خواهد بود، اما اگر جهان‌بینی فقیه وسیع باشد و دین را یک امر فردی و اجتماعی بداند، طبعاً نحوه استنباط هم تغییر می‌کند، اما اینها هیچ‌یک به تئوری قبض و بسط شریعت ارتباط ندارد.

### ۱-۱۲. ارجاع مردم به فقه و نهی از مراجعه به فقیه خاص با نظر شخصی!

آقای دکتر سروش در پایان کلمات خود توصیه کرده است «مؤمنان سراغ علم فقه بروند نه فقیه خاص»؛<sup>۱</sup> آیا اگر مکلف در میان فقها - حیّ یا فوت‌شده - یکی را أعلم از همه تشخیص داد، باز همین حرف را می‌زنند؟ ایشان آنچه دلیلی بر این مدعا دارد و بر اساس کدام دلیل، تقلید ابتدایی از میت را جایز می‌دانند؟ عجیب آن است که این نظر را به‌عنوان حکمی فقه‌شناسانه! و برون فقهی، نه فقهی آورده است!

ایشان تصریح کرده است: «این مطلب خود خارج از علم فقه است»، آنگاه چگونه مردم مؤمن را به رجوع به علم فقه توصیه می‌کند؟ آیا این مطلب تناقض نیست که ازسویی مؤمنین را به علم فقه ارجاع می‌دهد و ازسوی دیگر این مطلب را به حکم برون فقهی مستند می‌کند؟ آیا عمل به همین توصیه ایشان عمل به علم فقه است یا عمل به کسی که ادعای فقه‌شناسی دارد؟ ایشان که مردم را از رجوع به اشخاص باز می‌دارد، چگونه توقع دارد به نظر خودشان به‌عنوان کارشناس عمل نمایند؟ اگر آقای سروش واقعاً مجتهدند باز عمل به نظر یک فقیه خاص می‌شود و اگر نیستند که حق اظهار نظر ندارند! ایشان خود را به باغبان تشبیه

۱. علاوه بر اینها به مؤمنان توصیه کرده‌ام که اگر بنا بر تقلید دارند، از علم فقه تقلید کنند، نه از فقیه‌ی خاص. بل از همه فقیهان زنده و مرده و زن و مرد و سنی و شیعی (این حکمی است فقه‌شناسانه و بیرون فقهی نه فقهی) و انتظاراتشان از دین و فقه را اقلی کنند. به‌خصوص تصحیح انتظارات از دین و فقه از امهات مسائلی است که همواره بر آنها انگشت تأکید نهاده‌ام.

کرده است! این چه باغبانی است که درختان باغ را از ریشه قطع می‌کند، آنگاه خود را باغبان نامیده است؟!

جناب آقای سروش! فقه ما «کهن» است، اما «کهنه» نیست؛ نیاز به تکمیل و تحقیق بیشتر دارد، اما موجب عبوس شدن نیست. در فقه پزشکی و دیگر رشته‌های فقهی، محققان آن قدر تحقیق دارند که نمی‌دانیم شما از چه مقدار آن اطلاع دارید. فقه ما کارآمد است و بی‌اثر نیست، مولد است و پویا و محکم، اما راکد و سست نیست. کمی انصاف داشته باشید و قضاوت دقیق‌تر نمایید.

### ۱۳-۱. معجونی از بی‌اطلاعی، مغالطه و کینه در هجوم به فقه و فقها

آقای سروش! چرا به‌جای توجه به آیه «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ» (مانده: ۱۰۱) که متأسفانه تفسیر به‌رأی نموده‌اید و طبق تفسیر مشهور درست به تفسیر آن نپرداخته‌اید، به آیه «فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ» (نحل: ۴۳/ انبیاء: ۷) توجه نکرده‌اید؟ چرا به «آیه نفر» که زیربنای فکری حوزه‌های علمیه است توجه ننموده‌اید؟ ترغیب مقلدان به پرسش، کذب محض است؛ آنچه واقعیت دارد نیاز مقلدان به موضوعات و مسائل جدید است که کتاب‌های استفتائی مراجع معظم تقلید را بحمدالله به‌وجود آورده که امروزه یکی از سرمایه‌های فقهی دوران معاصر است. آیا **جامع‌الشتات** میرزای قمی<sup>ع</sup> در اثر ترغیب آن فقیه بزرگ به پرسش مؤمنان بوده است؟ از کلمات شما کاملاً استفاده می‌شود که کینه عجیبی از فقه و علم فقه و فقها دارید و روی عدم علم فتوا داده‌اید که مؤمنان از علم فقه تقلید کنند نه از فقیهان و آورده‌اید «فرقی بین شیعی و سنی نیست»!

تعجب آن است که تبعیت از فقه اهل تسنن برای یک شیعه که امامان معصوم<sup>ع</sup> را از نظر علمی و معنوی در طول وجود با برکت پیامبر اکرم<sup>ص</sup> و با دستور آن حضرت در حدیث ثقلین، لازم‌الاطاعه می‌دانند و آنان معدن علم و حکمت‌اند را یکی دانسته‌اید! به

اشتباه و خیال باطل، خود را باغبان پنداشته‌اید، درحالی‌که مطالب و افکار شما نسبت به فقه هیچ تناسبی با باغبانی ندارد. لطف کنید کمی فقه و علم فقه را بادقت بیاموزید، آنگاه خود را در این مرتبه قرار دهید. البته هیچ فقیهی علم فقه را جامع و کامل نمی‌داند و قطعاً نواقصی از قبیل تبیین صحیح و دقیق فقه اجتماعی یا فقه سیاسی و فقه پزشکی و فقه هنر و رسانه و فقه تعامل و روابط وجود دارد که امروزه به‌حمدالله حوزه‌های علمیه در مسیر تکمیل و تحقیق در آن می‌باشند.

#### ۱-۱۴. فقه و فقها مرزبانان حریم دین و نبوت

آقای سروش! فقه را «موجب سرطان برای حوزه علمیه»<sup>۱</sup> دانسته‌اید؛ درست خلاف آنچه که امام باقر و امام صادق علیهما السلام نسبت به برخی از روایت و اصحاب خود که فرمودند: «لولا هولاء لاندروست النبوة»، پنداشته‌اید که فرمودند: نبود این چند نفر مانند زراره و محمدبن مسلم و ابوبصیر که بیش از پنجاه هزار حدیث فقهی را ثبت و منتشر کرده‌اند، موجب اندراس نبوت است و بودن آنها موجب بقای نبوت؛ به‌عنوان «نبوت» توجه و دقت شود. آیا امام صادق علیه السلام فقه را سرطان برای بشر و حوزه‌ها قرار داد؟ ایشان بفرماید امام صادق علیه السلام کدام فقه را اراده کرده است؟

#### ۲. دلیل قرآنی حکم ارتداد

آقای سروش! ظاهر کلمات شما این است که فقهای شیعه و سنی نسبت به حکم مرتد گویا بر برخی اخبار آحاد استناد کرده‌اند و این حکم هیچ دلیلی از قرآن کریم

۱. فریبی سرطان‌وار علم فقه را مضرتی و منقصتی برای حوزه علمیه و برای اسلام دانسته‌ام که موجب لاغری و رنجوری دیگر فنون و معارف دینی شده است به‌طوری‌که امروز اکثر فقیهان ما (اگر نه همه آنها) تقریباً چیزی غیر از علم فقه کهن نمی‌دانند؛ بنابراین به‌هیچ معنا آنان را اسلام‌شناس نمی‌توان نامید.



ندارد. پرسش اینجانب آن است که به نظر جناب عالی آیه شریفه ۵۴ از سوره مبارکه بقره چه دلالتی دارد؟ خدای متعال در این آیه می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

آیا بر اساس این آیه نباید پذیرفت که قوم موسی علیه السلام پس از آنکه گوساله‌پرست شدند و از دین حضرت موسی علیه السلام خارج و مرتد گردیدند، خداوند متعال توبه آنان را در گشتن قرار داد؟ روشن است چنانچه بخواهیم آیه را بر غیر ظاهر حمل نماییم باید دلیل و قرینه روشنی داشته باشیم که مسلم نداریم.

بنابراین اصل چنین حکمی به تصریح این آیه شریفه در شریعت موسی علیه السلام بوده است. نکته مهم دیگر آنکه هم بر اساس استصحاب شرایع سابق و هم بر اساس اینکه به تصریح آیات فراوان، قرآن کریم مصدق **تورات** و **انجیل** است و آیاتی که دلالت دارد مسلمان باید ایمان به آنچه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و آنچه بر انبیای گذشته نازل شده داشته باشد، نتیجه این می‌شود که تا مادامی که بر نسخ حکمی از احکام شرایع سابق دلیلی نداشته باشیم، مسلمان نیز باید بدان ملتزم باشد و این، یعنی باید پذیرفت که در شریعت اسلام نیز چنین حکمی وجود دارد.

از جناب آقای سروش می‌خواهم نظر روشن خود را در مورد استصحاب شرایع سابقه بیان کند و اگر در این زمینه خود را صاحب نظر نمی‌داند، انصاف علمی آن است که آن را نیز اعلام نماید.

البته توجه به این نکته هست که نادری از فقها حکم مرتد را یک حکم فقهی سیاسی دانسته‌اند، اما این نظر مورد قبول اکثریت فقها نیست و اگر هم بپذیریم، باز روشن است که همان ملاک سیاسی آن در قضیه سلمان رشدی و نیز قضیه مرتد آذربایجانی به خوبی وجود دارد و هیچ جای انکار نیست؛ در مورد پاسخ به شبهات



ارتداد جزوه‌ای از اینجانب در سال‌های پیش منتشر شده است و نکات مهم این نظر مورد دقت و توجه قرار گرفته است.

### ۳. فلسفه تشریح و ادله قرآنی جهاد ابتدایی

مطلب دیگر آنکه از جوابیه ایشان استفاده می‌شود: نسبت به مشروعیت جهاد ابتدایی تردید یا انکار دارند! پرسش این است که جناب آقای سروش! آیا شما آیات جهاد ابتدایی در قرآن کریم را به صورت جامع و کامل مورد بحث و توجه قرار داده‌اید؟ اگر چنین است، تحقیق خود را لطفاً ارائه دهید تا آن را مورد دقت قرار دهیم و اگر به صورت جامع و کامل و استدلالی مورد بحث قرار نداده‌اید، چگونه به خود این حق را می‌دهید که در این مورد اظهار نظر نمایید؟!

البته اینجانب به صورت مفصل آیات و طوایف متعدد آن و نیز آیاتی که احتمال معارضه دارد را به صورت مفصل در کتابی به نام «جهاد ابتدایی در قرآن کریم» آورده و مورد بحث و دقت قرار داده‌ام و نکات و تحقیقات جدیدی در آن ارائه داده‌ام.

از قرآن کریم به خوبی استفاده می‌شود جهاد ابتدایی متفرع بر دعوت کفار به اسلام است که همین مطلب «فقه الدعوه» خود بحث بسیار مفصل فقهی و قرآنی دارد، اما هدف و غایت از جهاد ابتدایی در این آیه شریفه آمده است: «وَمَا لَكُمْ لَأْتِفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء: ۷۵).

جهاد ابتدایی برای نجات مستضعفین از مردان و زنان و کودکان است که به تبعیت پدران خود در ضلالت و شرک باقی نمانند. نمی‌توان اسلام را به سبب تشریح جهاد ابتدایی، دین خشونت نامید، بلکه جهاد ابتدایی برای نجات از ضلالت، شرک و کفر است که به یقین، از نجات از جهل و نادانی به مراتب بالاتر و باارزش‌تر است.

البته توجه دارید که در قتال، امکان کشتن از دوطرف است؛ یعنی ممکن است مسلمان در جهاد ابتدایی جان خود را از دست دهد تا دیگران از کفر و شرک نجات یابند. چه ایثاری بالاتر از این عمل می‌تواند باشد؟

۴۵



فقه؛ هدایت و حیات (بررسی و نقد شبهات عبدالکریم سروش)